

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه بحث اعجاز:

در ابتدا مروری بر مطالب جلسات قبل خواهیم داشت و در ادامه وارد مبحث جدید می‌شویم.

گفتیم که حد اعجاز این است که اولاً صحنه‌ی امتحان الهی خراب نشود، چون اگر پیغمبران به صورت معجزه همه چیز را واضح کنند و نشان دهند، فرشتگان و عالم غیب را نشان دهند، به آسمان بروند، بیابان خشک را تبدیل به جنگل نمایند، چشمه جاری کنند و از این قبیل کارها، ایمان آوردن دیگر هنر نیست و همه مؤمن و مطیع خواهند شد و امتحان دیگر مفهوم نخواهد داشت. واژه‌ها خالی از معنا خواهد شد، به طوری که دیگر صبر و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و... معنایی نخواهند داشت. قرآن می‌فرماید: اگر می‌خواستیم، آیتی از آسمان می‌فرستادیم که همه‌ی انسانها در مقابلش ایمان بیاورند. «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ اگر خدا می‌خواست کاری می‌کرد که همه مردم زمین ایمان بیاورند. آیا تو می‌خواهی به اکراه مردم ایمان بیاورند؟ «وَلَوْ شَاءَ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ اگر خدا می‌خواست همه‌شان را بر هدایت جمع می‌کرد. و آیات دیگر که خواندم. اینکه کفار و مشرکین از پیغمبر می‌خواستند که کارهای عجیب و غریب انجام دهد. این جا را باغ کن، این را گنج کن، از اینجا چشمه جاری کن، به آسمان برو و وقتی پایین آمدی کتابی همراه تو باشد، باید خانه‌ای از طلا و نقره داشته باشی تا ما ایمان بیاوریم. خوب معلوم است که اینها اصلاً تحقق نخواهد یافت و اراده الهی خلاف این است. خدا خواسته است که در یک شرایط عادلانه عادی، در یک حد معتدل، ایمان و میزان حق طلبی و حق جویی هرکس مشخص شود. امروز یک بحثی در اینجا مطرح می‌شود با زمینه‌ی ذهنی از مباحث قبلی که من عرض کرده‌ام، و آن، این است که چرا پیامبران، فرشته نبوده‌اند؟ این یک سؤال است. خوب خداوند، برای هر انسان یک فرشته می‌گذاشت، مانند پیغمبرگرامی اسلام (ص). فرشته نازل می‌شد و می‌گفت: شما این کار را بکن و این کار را نکن. اصلاً هرکس برای خودش یک دین داشت! چه اشکالی داشت؟! کفار همین را می‌گفتند. می‌گفتند این چه رسمی است که تو باید به ما خبر بدهی که فرشته‌ای آمد و به من دستور داد که چنین و چنان کن و به مردم هم بگو. چرا فرشته بر خودمان نازل نمی‌شود؟! آیا خدا بخیل است؟ خدا بخیل نیست. فرشته هم که کم ندارد. از فضل و کرمش هم زیادی نیست. هدایت هم برای ما ضرر ندارد. پس به چه دلیل برای ما فرشته نمی‌آید؟ اگر برای ما فرشته نمی‌آید، حداقل فرشتگان یا آن فرشته‌ای که بر تو نازل می‌شود، ما هم ببینیم. مطمئن شویم و خیالمان راحت شود. حرف‌ها و جوابهایی گفته‌اند به نظر می‌رسد، آن چیزی که قرآن گفته است غیر از این جوابهاست. مولوی هم در مثنوی مطرح نموده است. داستان آن کودکی که روی ناودان نشسته بود و مادرش می‌ترسید به طرفش برود که نکند خود را به پایین پرت کند، جرأت هم نمی‌کرد که رهایش کند. خدمت امام علی (ع) آمد و مشکل خود را مطرح کرد، حضرت فرمودند: برو یک طفل دیگر را نزدیک او ببر، فرزندت جذب طفل دیگر خواهد شد. زن هم این کار را انجام داد و کودکش به طرف طفل همبازی خود آمد. سپس مولوی این داستان را عطف کرده و گفته است که اگر انبیاء از جنس انسان هستند، دلیلش این است که انسان، جذب انسان می‌شود و اگر فرشته بودند، تناسب نداشتند. البته این جواب خوب است، ولی قانع‌کننده نیست. چون باز هم ریشه اشکال از بین نرفت، چطور برای پیغمبر فرشته نازل شد، چطور او فرشته وحی را دید، ما که نمی‌خواهیم با فرشته انس بگیریم، بچه که نیستیم، عقلمان هم که کار می‌کند و این قدر درک داریم که وقتی فرشته آمد گفت که بهشت و دوزخ هست و ما هم فهمیدیم، ایمان بیاوریم. ما که نمی‌خواهیم بازی کنیم که نیاز به شخص هم

۱- یونس آیه ۹۹

۲- انعام آیه ۳۵

جنس باشد. این خیلی جواب قانع کننده‌ای نیست، اگر چه فی‌نفسه جواب درستی است. اما اصل جواب در خود قرآن است. قرآن کریم بیانش این است. من سخنان مخالفین را می‌خوانم تا ببینید منطق آنها و درخواستشان چه بود. بد هم مطرح نمی‌کنیم، چنانکه دیدید من سؤال آنان را خوب و آبرومندانه مطرح کردم! خیلی هم آبرومندانه‌تر از آنچه خودشان می‌گفتند!! بنا نداریم که نظر مخالفین را زشت و بد مطرح نماییم که فردا بگویند اگر خودمان بودیم، بهتر از شما می‌گفتیم. ما طوری می‌گوییم که از خودشان قشنگ‌تر باشد! ولی خوب هم جوابش را خواهیم داد. «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا»؛^۱ تنها مانع مردم برای ایمان نیاوردن این بود که می‌گفتند یک انسان، پیامبر شده است. شاید سؤال شود که آیا استکبار مانع نیست؟ جاه‌طلبی مانع نیست؟ خودخواهی‌ها و عیاشی‌ها مانع نبود؟ فقط این مانع بود؟ ان‌شاءالله در فرصت‌های دیگر خواهیم گفت که همه‌ی مانع‌ها از همین مانع ناشی می‌شود. آن موانع، فرع این مانع است. اصلی‌ترین مانع، جهل به این پاسخ و فلسفه آن بود که چرا پیغمبران، فرشته نیستند؟ یا می‌گفتند: «وَلَكِنَّنِ اطَّعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ»؛^۲ اگر شما هم از یک بشری که مثل خودتان است (می‌خورد، می‌نوشد، می‌نشیند و برمی‌خیزد، در کوچه و بازار راه می‌رود و حاجت‌های متعدد دارد) اطاعت نمایید، حتماً از زیانکاران خواهید بود. «وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَفُضِيَ الْأَمْرُ لِمَنْ لَا يَنْظُرُونَ»؛^۳ می‌گفتند چرا فرشته نازل نمی‌شود؟ منظورشان این بود که فرشته را ما باید ببینیم، و آلا پیغمبران ادعا می‌کردند که بر ما فرشته نازل می‌شود. باز قرآن می‌فرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛^۴ آیا اینان انتظار دارند که خداوند و فرشتگان در پاره‌ای از ابرها سوار شوند و در جلوی‌شان فرود آیند؟! آیا این را می‌خواهند؟ می‌خواهند برای ایمان آوردنشان، خداوند و فرشتگان را ببینند؟ که البته خداوند می‌فرماید که اگر خدا و فرشتگان و تمام عالم غیب هم جلوی برخی از اینان بیاید، ایمان نخواهند آورد. برعکس، قلبشان هم قسی‌تر خواهد شد. خوب این آیاتی بود که سخن مخالفین در آن بود. سخن مخالفین را شنیدید. منطق آنان که به نقل از قرآن است را شنیدید. اما قرآن، جواب را خیلی عالی بیان کرده است. اگر فرشته بخواهد پیغمبر شود، از این دو حالت خارج نیست. یا اینکه خداوند او را به وجودی مادی تبدیل نماید که اینها او را ببینند، مثلاً جبرئیل بخواهد، پیغمبر شود و مستقیم از طرف خداوند وحی بیاورد، یکی از این دو راه دارد. اگر بخواهد مردم با این حالت عادی‌شان باشند و او هم به همان حالت عادی خود باشد، اتصال برقرار نخواهد شد. یکی از راه‌های این است که آن فرشته به وجودی مادی تبدیل گردد. خوب اگر تبدیل می‌شد، طبیعتاً همان نیازهای مادی را هم پیدا می‌کرد و این می‌شد همان حرف اول. دوباره می‌شد مردی که لباس می‌خواست و نفس می‌کشید و همان نیازها را داشت و باز همان می‌شد و مشکلی حل نمی‌شد. هرچه می‌گفت: من جبرئیلیم که در پوست بشر آمده‌ام! آنها می‌گفتند: نه، این ادعای تو دروغ است! کسی باور نمی‌کرد.

دومین حالت این است که بگوییم فرشتگان بر مردم نازل شوند، همانطور که بر پیغمبر نازل می‌شوند. یعنی همان‌طور که انبیاء آنها را می‌بینند، مردم هم آنها را ببینند. یعنی فرشته، فرشته باشد، مادی نشود، انسان‌ها هم همین‌طوری او را ببینند. خوب این چطور می‌شود؟ اگر این‌طوری شود، چشمی که بتواند فرشته را ببیند، قطعاً عالم برزخ و عالم غیب و دیگر فرشتگان را هم خواهد دید. عالم غیب که آشکار شد، دیگر ایمان هیچ ارزشی ندارد. ما برای این بی‌ارزشی از قرآن

۱- اسراء آیه ۹۴

۲- مؤمنون آیه ۳۴

۳- انعام آیه ۸

۴- بقره آیه ۲۱۰

قبیل...»^۱؛ روزی که بعضی از آیات، معجزات و نشانه‌های عظمت الهی هویدا می‌شود، آن کسی که قبلاً ایمان نداشته است، وقتی با دیدن این معجزات ایمان بیاورد، دیگر ایمانش فایده ندارد. چون این معجزات از حد عادی بالاتر است. (که گفته‌اند این آیه مربوط به رجعت است.) اگر دقت کرده باشید همین آیه در «زیارت آل یاسین» آمده است. حتی اگر بعضی از وعده‌های الهی محقق شود، ارزش ایمان پایین می‌آید (از بین نمی‌رود). بستگی به این دارد که تا چه حد آشکار شود. قرآن کریم می‌فرماید: «...لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا...»^۲؛ آنهایی که قبل از فتح مکه قبل از تحقق وعده‌ی الهی، در تنگناها و فشارها ایمان آوردند، اینها ارزش ایمانشان بالاتر از آنهایی است که وعده‌ی خداوند را دیدند و ایمان آوردند. بنابراین ما یک قاعدی کلی به دست می‌آوریم. هرچه پرده‌ها برآفتد، و بیّنات و معجزات آشکار شود، ارزش ایمان پایین خواهد آمد. اما هرچه انسان بیشتر بر اساس فکر و عقل خود و منطق حق طلبی خودش فکر کند و حق را از باطل تشخیص دهد، ارزش ایمانش بیشتر است. ما در این زمانه کسانی داریم که پیغمبر را ندیده‌اند، هیچ معجزه‌ای هم ندیده‌اند، حتی یک خواب هم ندیده‌اند، ولی ایمان، ارادت و دلبستگی دارند. اینها خیلی ایمانشان ارزش دارد.

نمونه‌های دیگری هم عرض کنم. حواریون گفتند که: «إِنْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ...»^۳ (ببینید تعبیر، تعبیر خیلی مؤدبانه نیست. با اینکه خداوند از حواریون تعریف کرده!) گفتند: از دست خدا برمی‌آید؟ «هَلْ يَسْتَطِيعُ»؛ می‌تواند یک سفره‌ای از آسمان بفرستد؟ «قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ از خدا بترسید، این چه حرف زدن است!!! از خداوند پروا کنید اگر ایمان دارید. «قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمُ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۴ گفتند: نه، ما قصد بدی نداشتیم! ما می‌خواهیم شکمی از عزا در بیاوریم، گرسنه هستیم، یک تیر و دو نشان کنیم! حضرت عیسی^(ع) فرمود: از خداوند بترسید. گفتند: می‌خواهیم از این سفره بخوریم «وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا»؛ و دلمان هم به این حرفهایی که می‌زنی، مطمئن شود. «وَ نَعْلَمُ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا» باز هم یک کم غیر مؤدبانه. مطمئن بشویم که راست می‌گویی. «وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ» البته ضمن اینکه توصیه می‌کنم غرور چیز خوبی نیست، هیچ وقت ما نباید مغرور شویم، ولی دانستن قدر و منزلت خود، خیلی مهم است. اگر انسان بداند قدر و منزلتش چیست، نزد خدا چه ارزشی دارد، خوب است. شما ارزش خود را نزد خداوند بدانید. باید بدانید که چقدر نزد خداوند عزیزید. باید بدانید که در عصر غیبت که اینگونه ارادت دارید، چقدر پیش خدا عزیزید، که روایتش را خواهم گفت. «قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لَأَوْلَانَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۵؛ حضرت عیسی^(ع) گفت: که خدایا، سفره‌ای از آسمان بفرست که عیدی باشد برای اولین و آخرین ما. (روز یکشنبه بود و مسیحیان هم روز یکشنبه را تعطیل می‌کنند، چون عیدشان است و روز یکشنبه، سفره نازل گردید.) ما را روزی بده و تو بهترین روزی دهنده‌گانی. حالا ببینید که خداوند چه جوابی به آنها

۱- انعام آیه ۱۵۸

۲- حدید آیه ۱۰

۳- مائده آیه ۱۱۲

۴- همان

۵- همان

۶- مائده آیه ۱۱۳

۷- مائده آیه ۱۱۴

داد. «قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ»؛^۱ من سفره را نازل خواهم کرد. «فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»^۲؛ اگر بعد از دیدن این معجزه کسی بخواهد نافرمانی کند، گرفتار عذابی خواهد شد که کسی بدان گرفتار نخواهد شد. تا معجزه را ندیده است، ارزش ایمانش زیاد و چوب گناهِش هم کم است. اگر معجزه دیدی و خلاف کردی، آنگاه ببین چه بلایی سرت می‌آید!! پس این یک قانون کلی است. مردم می‌گویند: خوشا به حال کسی که رفت خدمت امام رضا^(ع) حاجتش را گرفت، بنده می‌گویم خوشا به حال کسی که رفت خدمت امام و مخلصانه ناله کرد و حاجتش را ندادند و سر سوزن ارادتش کم نشد. چنین فردی خیلی برتر و بالاتر است. یا می‌گویند: خوشا به حال کسی که امام زمان^(عج) را دید، خوب درست، ولی من می‌گویم بیشتر از او، خوشا به حال کسی که امام زمان^(عج) را ندید و مرتب ارادتش بیشتر شد. ارزش ایمان این فرد خیلی بالاتر است، و آلاً خیلی از آدمهای لاابالی داریم که باور بفرمایید اگر امام زمان^(عج) را یک لحظه ببینند، متقی و صالح خواهند شد. اما آنکه امام زمان^(عج) را ندیده، اگر صالح و پرهیزکار باشد، چقدر قیمت دارد؟ ارزش کدام بیشتر است؟ مهم این است که درها باز نشده ایمان بیاوریم. معما چو حل گشت، آسان شود. پرده‌ها که برافتاد که هنری نیست. مهم این است که ندیده، ایمان بیاوریم.

این بحث را هم گفتیم که پیغمبران باید معجزاتشان بر اساس حکمت باشد و نه بر اساس پیشنهاد و درخواست کفار. چون کفار، جاهلانه پیشنهاد می‌کنند، اصلاً نمی‌دانند که چی به چیست، فکر می‌کنند که پیغمبران نعوذ بالله، یک نوع شعبده‌بازند که هر چه آنان می‌گویند، انجام دهند. در حالیکه اصلاً بحث این نیست. پیغمبران بر اساس اجازه‌ی الهی کار می‌کنند، به کفار می‌گفتند که ما اجازه نداریم بدون اذن خداوند معجزه نماییم. خداوند اجازه بدهد، ما معجزه می‌کنیم. بنابراین اقتراحات و پیشنهادات کفار را رد می‌کردند. این هم یک نکته است.

در ادامه اجازه دهید چند روایت برای شما بخوانم که در اینجا هم مایه‌ی دلگرمی و هم مؤید این مطلب است. امام صادق^(ع) فرمودند: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا مَافْتَقَدُوا حُجَّتَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ لَمْ يُعْلَمْ مَكَانَهُ»^۳؛ نزدیک‌ترین حالتی که یک بنده‌ی مؤمن می‌تواند به خداوند داشته باشد و حالتی که بیش از همه حال، خداوند از او راضی باشد، و دیگر از آن بالاتر متصور نیست، این است که حجت خدا پیدا نباشد، او را نبینند و دسترسی به او نداشته باشند و مکانش را هم ندانند، «وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَنْ تُقْتَلَ حُجَّتُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ لَا مِثَاقَهُ»^۴؛ و با این وجود ایمان داشته باشند که حجت خدا، هست و میثاق الهی هم پابرجاست. امام می‌گوید: نزدیک‌ترین حالتی که بنده به خدا دارد، و رضایت‌مندانه‌ترین حالت پروردگار به بنده، این حالت است. یعنی آنهایی که الان و در عصر ما زندگی می‌کنند (که خیال می‌کنند خیلی زبان کرده‌اند). در این شرایط و با این هجوم تبلیغاتی دشمنان اسلام، با این همه دامهای فساد و منکرات که بر سر راه بشر پهن نموده‌اند، یک جوان پاک که به همه‌ی این شهوات و زرق و برق‌ها پشت پا زده است، و دنبال حجت خداوند است، ارزش بالایی دارد. می‌بینید صبح خواب را رها کرده و با وجود اینکه هیچ‌کس هم دنبالش نفرستاده است، بلند شده و با موتور سیکلت در سرما، پنج شش کیلومتر رفته که در دعای ندبه حضور پیدا کند، اشک بریزد و اتصال برقرار کند. این قابل قیمت‌گذاری نیست. مردمانی بودند که ائمه و پیغمبران را می‌دیدند، معجزات را می‌دیدند و باز هم ان قُلْتُ می‌گفتند. حواریون که اینقدر خداوند تعریفشان کرده‌است، اول می‌گویند که خداوند می‌تواند مائده نازل کند؟! حضرت عیسی^(ع) از طرز سؤال کردنشان ناراحت می‌شود و می‌گوید: «تَقْوَالَهُ»؛ از خداوند بترسید! این چه طرز سؤال کردن است؟! بعد هم عذری که می‌آورند، (نمی‌گوییم عذر بدتر از گناه

۱- مائده آیه ۱۱۵

۲- همان

۳- اصول کافی، جلد اول، ص ۳۳۳

۴- همان

بود، ولی در عذرشان هم دوباره جای گلایه است. چون به خود عیسی متوجه بود، عیسی دیگر گله نکرد. اول اینها کم لطفی‌شان متوجه خداوند بود، فرمود: «*تقوا الله*». دومین عذرشان که می‌خواستند بگویند ما این چیزی که خواستیم بی‌اعتقادی نیست، به حضرت عیسی^(ع) زدند. گفتند: می‌خواهیم مطمئن شویم که تو راست می‌گویی! ما تعبیری در فارسی داریم که می‌گوییم: عذر بدتر از گناه. پیغمبر خدا را می‌دیدند که مردگان را زنده می‌کرد، کوران را شفا می‌داد، ایمان می‌آوردند، این خوب است، ولی خوشا به حال مردمی که ندیده، ایمان بیاورند. چند روایت دیگر هم هست که قبلاً اشاره نموده‌ایم و فقط به صورت مرور عرض می‌کنم. پیغمبر فرمود: چه کسی ایمانش از همه بالاتر است؟ گفتند: ایمان فرشتگان. حضرت فرمود: فرشتگان که با خدا صحبت می‌کنند، اینکه هنر نیست. گفتند: انبیاء. حضرت جواب دادند: انبیاء که وحی بر آنان نازل می‌شود. گفتند: یا رسول الله! ما که اصحاب شما ایمیم. فرمود: شما که دارید مرا می‌بینید و «*أَنَا بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ*» گفتند: نمی‌دانیم. حضرت فرمود: قومی که بعد از من می‌آیند، سخنان ما را از دیگران می‌شنوند، از بین کتابها می‌خوانند و به ما ایمان می‌آورند. ایمان آنان، از همه‌ی ایمان‌ها افضل است.^۱ این هم یکی از روایاتی است که برای ما که در عصر غیبت امام زمان^(ع) به سر می‌بریم، واقعاً خیلی امیددهنده است. باز در روایت دیگری آمده است که پیامبر روزی قبل از اذان مغرب، جلو مسجدشان را آب می‌پاشیدند و مرتب تکرار می‌کردند: «*أَيْنَ إِخْوَانِي*»؛ برادران من کجا هستند. (البته کلمه «*أخ*» در زبان عربی از باب تغلیب استفاده می‌شود و منظور مرد نیست، یعنی خواهران و برادران با ایمان). بعد یک دسته رسیدند و گفتند: یا رسول الله! دلتان برای ما تنگ شده بود؟ ما آمدیم!! حضرت فرمودند: شمارا که نمی‌گوییم! گفتند: پس منظورتان چه کسانی هستند؟ پیغمبر فرمود: آنهایی که من را ندیده‌اند، و در آینده می‌آیند و به من ایمان می‌آورند. شما اصحاب من هستید و آنها برادران من هستند.^۲ از این سنخ روایات، زیاد داریم. در روایت مشابهی آمده پیامبر فرمود: «*يَا لَيْتَنِي قَدْ لَقِيتُ إِخْوَانِي*». گفتند: ای رسول خدا آیا ما برادران تو نیستیم؟... فرمود: آری ولی برادران (حقیقی) من کسانی هستند که بعد از شما می‌آیند، چون شما به من ایمان دارند و چون شما مرا دوست دارند. مثل شما مرا یاری می‌کنند و همچون شما مرا تصدیق می‌نمایند (با اینکه مرا ندیده‌اند).^۳ باز هم روایت دیگری است از عمار ساباطی، از امام صادق^(ع) که روایتی طولانی می‌باشد. من این روایت را به صورت گزارشی خدمتتان عرض می‌کنم. از امام سؤال می‌کند که: عبادت اصحاب شما در زمان حاکمیت حق افضل است (در زمانی که دولت ائمه برقرار می‌شود) یا در زمان خوف و ترس و وحشت؟ چون به سه حال می‌توان تصور کرد: ۱- زمان حکومت ائمه که بعد از آمدن امام زمان^(ع) است. ۲- زمان غیبت امام. ۳- زمان حضور امام که حاکم نباشند. مانند ده امام دیگر که حاضر بودند، حاکم نبودند. دولتی سرکار نداشتند. ظاهراً افضل اصحاب، آنهایی هستند که در عصر غیبت زندگی می‌کنند. درجه دوم کسانی هستند که در عصر خوف ائمه زندگی می‌کردند ولی امام را می‌دیدند. و کمترین، کسانی هستند که در دوران حکومت امام مهدی^(ع) و در دولت حق زندگی خواهند کرد. دلیلش چیست؟ چون آنان امام و قدرت‌ش و بیانات خداوند را دیده‌اند، چون معجزات را بیشتر دیده‌اند، ارزش عملشان هم کمتر است؛ چون رنج کمتری می‌برند، این تصریح روایات است. من می‌خواهم که شما، این قاعده را کاملاً پیگیری کنید و به یک نتیجه‌گیری کلی برسید که هر چه کمتر به انسان نشانی بدهند، ارزشش بالاتر است. دیدید که در مسابقه ۲۰ سؤالی اگر در همان سؤال اول به جواب برسید، قیمتش بیشتر از این است که تا سؤال بیستم پیش بروید و بعد به جواب صحیح برسید. هر چه پرده‌های غیب کنار رود، به همان نسبت ارزش ایمان پایین خواهد آمد. کسانی که در عصر غیبت زندگی می‌کنند، بر طبق روایات، ارزش عملشان از همه بالاتر است. آنان که در عصر حضور امام، ولی بدون دولت امام، زندگی می‌کنند در مرتبه‌ی دوم هستند و ارزششان بالاتر از آن کسانی است که در زمان دولت امام زندگی می‌کنند. حتی تا جایی می‌رسد که آن یار امام می‌گوید: یعنی می‌گویید ما

۱- الصوارم المهرقه ص ۲۰

۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳

۳- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۵۱، باب فضائل امته...

دوست داشته باشیم که همیشه همین‌طور بماند؟ امام یک مقدر ناراحت می‌شوند و می‌گویند: سبحان الله، تو نمی‌خواهی امام بیاید؟! منظور یار امام این بود که بهتر است ما همین‌طور بمانیم؟ و منتظر نباشیم و بگوییم خدا کند قائم دیرتر بیاید که ما ثواب ببریم؟! امام گفتند: تو نمی‌خواهی حق اقامه شود؟ تو نمی‌خواهی حکومت باطل محو شود؟ تو نمی‌خواهی در زمین خدا، معصیت نشود؟ این را باید بخواهی. درست است که عملت ثواب دارد، ولی (اگر اینجوری فکر کنی، دیگر ثواب ندارد). آرزوی تو باید ظهور قائم باشد. بعد فرمودند: اگر اینگونه باشی، مقامت از شهدای بدر و اُحد بالاتر است. هیچ‌کدام از شما با این حالت نمی‌میرد، مگر اینکه مقامش از شهدای بدر و اُحد بیشتر است. بعد ایشان می‌گوید: در مورد ارزش نمازها از امام سؤال کردم و ایشان فرمود: ثواب هر نمازی که شما در حالت خوف (حالت دوم، که امام در بین شما هست، ولی حکومت ندارد) می‌خوانید، فریضه‌ی جماعت ۵۰ برابر نماز در حکومت امام عادل است. نماز قُرآدایی که می‌خوانید، ثوابش ۲۵ برابر ثواب نماز قُرآدای زمان حکومت امام عادل است. ثواب نافله ۱۰ برابر نافله‌های آن زمان است. چون شما دارید رنج می‌برید و سختی‌ها را متحمل می‌شوید. ثواب حسنات شما ۲۰ برابر حسنات مؤمنینی است که در زمان حکومت امام عادل زندگی می‌کنند.^۱ این هم یک روایت بسیار ارزشمند است که امثال این روایات در بیانات ائمه معصومین^(ع) فراوان است. پس به این قانون کلی رسیدیم که اگر فرشتگان برای مردم به عنوان پیغمبر بیابند، ایمان مردم دیگر هیچ ارزشی نخواهد داشت. همه‌ی این نظامی که خداوند در این دنیا برقرار نموده است، (نظام صبر، امر به معروف، نهی از منکر، و...) همه‌اش خراب خواهد شد. حالا چرا در روایت آمده است که حضرت سلیمان^(ع) ۵۰۰ سال دیرتر از همه به بهشت خواهد رفت؟ مگر سلیمان چه کار کرده بود؟ دنیا را می‌خواست؟ نه، اصلاً سر سوزن گرایش به دنیا در وجود سلیمان نبود. قصر شیشه داشت، قرآن می‌فرماید: «...قَالَ إِنَّهُ صَرَحَ مُمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ...»^۲ این قدر هم شیشه‌اش تمیز بود که بلقیس فکر کرد که این آب است!! گفتند: این آب نیست. ولی در روایت هست که نان گندم نمی‌خورد، نان جو می‌خورد، وقتی می‌نشست، بر روی خاک می‌نشست؛ چون حاکم بود. با بردگان غذا می‌خورد. سلیمان که دنیا را نمی‌خواست، پس چطور شد که فرمود: «...هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ مِّن بَعْدِي...»^۳؛ خدایا، حکومتی به من بده که به هیچ‌کس نداده‌ای و به هیچ‌کس هم نخواهی داد. چون عاشق این بود که قدرت داشته باشد و احکام الهی را اجرا کند. اما از یک نکته غافل و آن اینکه وقتی با زور شیاطین را در غل و زنجیر کنی، کما اینکه سلیمان این کار را کرده بود، اجنه‌ی فاسد را مهار کنی به طوری که جرأت نکنند سرشان را بالا کنند، ایمان زوری ارزش ندارد. چون سلیمان بر عصا تکیه داده، فوت کرده بود و این بیچاره‌ها دو سه روز از ترس کاری نمی‌کردند، جرأت اینکه دست از کار بکشند هم نداشتند، موریانه آمد عصا را خورد؛ عصا شکست و سلیمان بر زمین افتاد و آنها دست از کار کشیدند. قرآن می‌فرماید: (اجنه چون بعضی از مسائل آینده را می‌دانند، خیال می‌کردند، علم غیب دارند. بعد از این مسئله) اجنه فهمیدند که «...لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»^۴؛ اگر می‌دانستند نباید اینگونه رنج می‌بردند. پس معلوم است که علم غیب نداشتند و در آنجا بود که فهمیدند علم غیب ندارند. ولی نظام به هم پاشید. خوب اگر قرار باشد حکام الهی اجنه را زنجیر کنند، شیاطین را هم غل کنند، به زور هم احکام الهی را اجرا کنند، این همان مشکلی می‌شود که ما مطرح نمودیم. همان چیزی که قرآن می‌گوید ما نمی‌خواهیم محقق شود. «أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۵؛ تو می‌خواهی مردم را به زور وادار کنی که ایمان بیاورند؟ این چه ایمانی است؟ این که

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۳

۲- نمل آیه ۴۴

۳- ص آیه ۳۵

۴- سبا آیه ۱۴

۵- یونس آیه ۹۹

ارزش ندارد. حتی امیرالمؤمنین^(ع) در خطبه قاصعه همین مطلب را اشاره نموده‌اند. می‌فرمایند: که اگر خدا می‌خواست تمام زره‌های عالم، و تمام ثروت‌های سرشار عالم را به انبیاء بدهد و حکومتی به آنان بدهد که گردن تمام انسانها جلویشان خم شود، این کار را می‌کرد، ولی در این صورت دیگر امتحان فایده نداشت. و تعدادی از ایمان‌ها به خاطر طمع زر و مقداری هم از ترس زور بود. دیگر ارزش نداشت. خداوند نخواست این کار را بکند. چه کار کرد؟ چنان پیغمبران را در فقر قرار داد که دیدن آنها چشم را اذیت می‌کند و شنیدنش گوش را. آن وقت بود که ستمگران و مسرفان و مستکبران خود را نشان می‌دادند و امتحان تحقق داشت. دقت کنیم که اینها، فلسفه‌های مهم ارسال پیامبران است. چرا پیغمبران آمدند؟ چرا از جنس فرشتگان نبودند؟ چرا معجزات (خواسته‌های کفار) انجام نمی‌شود؟ چرا درها به روی ما باز نمی‌شود؟ اینها جوابش است. می‌خواهند امتحان کنند، آن وقت توقع داری کتاب برایت باز کنند؟! می‌خواهند تو همانطور که هستی خود را نشان دهی. راهش چیست؟ همین است و بهتر از این نمی‌شود. قرآن می‌فرماید: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ...»^۱ قرار نیست خدا شما مؤمنین را با همین وضعیتی که الان دارید رهایتان کند. چه کار قرار است بکند؟ قرار است که امتحان سختی باشد. برای چه؟ تا خبیث و طیب را از هم جدا کند. جالب است! خطاب به چه کسانی است؟ مؤمنین. این هم که حالت التفات دارد به خاطر رعایت ادب است. قرآن با مؤمنین خیلی مؤدبانانه صحبت می‌کند. در این آیه تلویحاً خبر می‌دهد که افراد خبیث الباطنی هم در میان مؤمنین هستند، ما قرار است اینها را مانند کاهی که از گندم جدا می‌کنند، بیرون بریزیمشان. نمونه هایش را در این انقلاب ندیدید؟ «...وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ...»^۲؛ قرار نیست خدا در غیب را به روی همه باز کند. اگر در غیب را به روی همه باز کند چه ارزشی دارد؟ همه مؤمن می‌شوند. ولی چه فایده‌ای دارد؟ ممکن است بگویید: پس چطور روی انبیاء باز شد؟! خدا جوابش را داده است. «...وَلَكِنَّ اللَّهَ يُجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ...»^۳؛ خداوند هر که را صلاح ببیند، انتخابش می‌کند. آنها یک شایستگی‌هایی دارند و مراحل را طی نموده‌اند. انتظار نداشته باشید که در غیب را روی همه باز کنند. قرار نیست اینگونه شود. قرار هم نیست رهایتان کند و امتحانتان نکند، مطمئن باشید امتحانتان خواهد کرد. آدم تو زرد زیاد است، آنها را جدا خواهد کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤالات:

۱- چرا هیچ یک از انبیا زن نبودند؟

این هم از الطاف خداوند بر زن‌ها بوده است. وقتی فرشتگان بر حضرت لقمان^(ع) وارد شدند پرسیدند: حکمت را می‌خواهی یا پیامبری را؟ گفت: دستور است یا اختیار؟ گفتند: اختیار است، گفت: من پیامبری نمی‌خواهم. فرشتگان تعجب کردند و گفتند: چرا؟ گفت: چون پیغمبری قضاوت بین بندگان است و کار خطرناکی است. یک جملاتی فرمود که در روایات آمده است. فرشتگان خدا قلب و سینه‌اش را پر از حکمت کردند. همین پیشنهاد به حضرت داوود^(ع) شده بود. حضرت داوود^(ع) پیغمبری را پذیرفت و بعد هم در جریان قضاوت‌هایش چند خطا داشت و به خاطر آن استغفار کرد که خداوند در قرآن فرموده است. بعد به لقمان (چون معاصر بودند) گفت: خوش به حال تو هم نبوت را نپذیرفتی و هم صاحب حکمت

۱- آل عمران آیه ۱۷۹

۲- آل عمران آیه ۱۷۹

۳- همان

شدی.^۱ معلوم است که حکمتش به حدی بود که از حکمتی که خدا به انبیا داده است بالاتر بوده است، چون ما برای این هم قرینه داریم و آلا همه انبیاء حکیمند.

۲- شما گفتید که اگر کسی خواب هم نبیند و ایمان داشته باشد این ایمان خیلی ارزش دارد، حال اگر کسی ایمان داشته باشد و یک گناهی هم دائم انجام دهد، بدون اینکه توبه کند گوشه‌ای از آتش جهنم را در خواب ببیند و به خاطر این خواب برای همیشه از این گناه توبه کند، آیا این توبه ارزشی ندارد؟

نه، خیلی هم ارزش دارد. قرار نیست که خواب ارزش عمل انسان را خراب کند. تازه معجزات هم ارزش ایمان را خراب نمی‌کنند. من نگفتم خراب می‌کند. ببینید بحث ما در همه این چند روز، این است که معجزه یک حدی دارد که اگر از آن حدّ بیشتر شد عمل ارزش ندارد. عنوان بحث چه بود؟ حدّ اعجاز، اصلاً بحث ما تحت عنوان حد اعجاز بود. به شما هم گفتیم که این‌ها می‌آمدند می‌گفتند شما بالاترین معجزات را بیاور. ولی خدا می‌گوید: نه، قرار نیست این معجزات را بیاوریم. این‌ها را اگر بیاوریم همه ایمان می‌آورند و ایمان دیگر ارزش ندارد اما دیدن مسائلی همچون زنده شدن اموات، زنده شدن پرنده گلی و... چیزهایی نیست که ارزش ایمان را از بین ببرد. اما آن کسی که ندیده ایمان بیاورد ارزش ایمانش بالاتر است. خواب که چیزی نیست. قصد بنده هم این بود که عرض کنم که ارزش ایمان کسانی که حتی یک خواب هم ندیدند چقدر زیاد است، و آلا این منافاتی ندارد و به ارزش ایمانشان لطمه‌ای وارد نمی‌کند. اگر کسی خواب دید و به خاطر یک رؤیای صالحه‌ای دست از گناهی برداشت و متحوّل شد این هم، خودش یک فضیلتی است و عنایت خداست. من می‌خواهم در اینجا یک نکته‌ای را عرض کنم. ببینید این بحث خیلی ظریف است یک موقع برداشت اشتباهی از آن نکنید. اگر انسانی با عمل صالح و با برنامه حرکت کرد و به کمالات روحی رسید به جایی رسید که به حالت عادی بعضی چیزها برایش کشف شد، این دیگر ارزش ایمانش خراب نمی‌شود. این استثنا هست. ما آدمی را می‌گوییم که هیچ شایستگی ندارد و می‌خواهد همه چیز را ببیند. پس آن روایتی که می‌فرماید: «مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»^۲ معنایش چیست؟ قبل از این که بمیرانند شما را، خودتان بمیرید. خودتان بمیرید یعنی چه؟ با مردن چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی ما مردیم فرشتگان را می‌بینیم. منظور روایت این است که کاری نکنید که قبل از این که فرشتگان را به اجبار نشانتان بدهند خودتان ببینید و می‌شود دید. افرادی که با برنامه‌ریزی خوب به آنجا برسند ایمانشان هیچ اشکالی ندارد. مثل این که بگویید ما یک سیخ کباب دادیم بچه سه روزه خورد. چرا این کار را کردی؟ بسم الله کردیم و گفتیم این را بخورد. بچه سه روزه که نمی‌تواند کباب هضم کند. اما اگر بگویید: ده سیخ کباب را یک ورزشکار نیرومند خورد، می‌گویند: نوش جان. اگر کسی در اثر حالت طبیعی استعداد روحی پیدا کرد و با حالت طبیعی به آنجا رسید و چشمش باز شد هیچ چیزی از عملش کم نمی‌شود و اگر غیر از این بود هیچ یک از اعمال پیغمبران ارزشی نداشت؛ چون فرشتگان را می‌دیدند. چون اگر قرار شد قاعده باشد، استثنا ندارد و آن هم قاعده جهان شمول، قاعده نمی‌تواند تخصیص بخورد. آقا یک قرص انرژی‌زا می‌خورد و همین الان می‌خواهد هر کول بشود فردا کلیه‌اش از کار می‌افتد. مرد حسابی آن آقا هفت هشت سال زحمت کشیده و به صورت طبیعی عضلات را پرورش داده و حالا می‌تواند ده کیلومتر بدود. تو صبح رفتی قرص انرژی‌زا خوردی کلیه‌ات از کار افتاد. این آقا رفته نماز خوانده، تهجد کرده و ذکر گفته، با برنامه و مرشدهای راه‌شناس پیش رفته به جایی رسیده که فرشتگان را می‌بیند، گوارای وجودش باد. ارزش عملش هم کم نمی‌شود. تو شب خوابیدی صبح بیدار شدی آن وقت می‌خواهی همه چیز برایت مکشوف شود، این چه ارزشی دارد؟! آن وقت اعضای ایمانیت از کار می‌افتد. در این بحث‌ها دقت کنید که یک وقتی ما را از این طرف به آن طرف نیاندازد.

۳- آیا ایمان پیامبران در حالی که غیب را می‌دیدند ارزش دارد؟

۱- سید نعمت الله جزایری - قصص الانبیاء - ترجمه یوسف عزیزی - داستان لقمان^(ع)

۲- بحار الانوار، ج ۶۹، باب الغنی و الکفاف، ص ۶

بله ارزش دارد، درست هست که غیب را می‌دیدند اما انسانهایی بودند «...عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ»^۱ بندگان مطیع و حق طلبی بودند که مراتب کمال را طی کردند و به آنجایی رسیدند که بتوانند ببینند و اگر دیدند مشکلی برایشان ایجاد نشود. اگر کسی به عالم غیب یقین کرد، به همه چیز یقین کرده است سر سوزنی هم قرار نیست از یقینش کم شود. حالا اگر همین آدم، عالم غیب را دید ارزش ایمانش کم می‌شود؟! امیرالمؤمنین^(ع) فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا از دَدْتُ يَقِينًا»^۲؛ اگر همه پرده‌های عالم غیب را کنار بگذارند و آن چه که هست به من نشان دهند به یقین من اضافه نمی‌شود. یعنی بیشتر از این راهی برای یقین وجود ندارد. این آدم اگر غیب را ببیند دیگر مشکلی ندارد. مشکل برای آن آقای است که سر تا پای وجودش شک است می‌گوید تو بیا فرشته را به من نشان بده تا من ایمان بیاورم. یکی از اساتید تعریف می‌کردند که یکی از دانشجویان در جلسه امتحان خیلی خودش را اذیت می‌کرد، دانشجوی خیلی منضبط و درسخوانی بود، به او گفتم: برگه‌ات را بده، برگه‌اش را گرفتم و بالایش نوشتم ۲۰. گفتم حالا هر کاری می‌خواهی بکن. می‌خواهی بنویس، می‌خواهی ننویس. یک نگاهی کرد. گفتم: از الان معلوم است که تو ۲۰ می‌شوی چرا این قدر خودت را اذیت می‌کنی؟ من راضی به اذیت تو نیستم. آقا کتاب بازکن، من می‌دانم که این ۲۰ است. تو اگر کتاب را هم باز کنی من تقلب حساب نمی‌کنم من می‌دانم که ۲۰ می‌شوی. اگر جلوی پیغمبر فرشته بیاید ارزش ایمانش پایین نمی‌آید چون او ۲۰ است. دقت کنید که این‌ها خیلی نکات ریزی است که اگر ما غفلت کنیم هزار شبهه برایمان درست می‌شود.

۴- حضرت موسی^(ع) چگونه با خداوند صحبت می‌کردند در حالی که خداوند جسم نیست؟

خداوند صوت را خلق می‌کند و حنجره ندارد.

۵- از کجا بدانیم که آیا امام ما را شیعه می‌دانند یا نه؟

البته یک دغدغه‌ای باید برای این موضوع باشد و مطمئن نباید بود. راهی برای اطمینان نیست ولی علائمی هم دارد. یکی از علائمش این است که به فقرای شیعه توجه داشته باشید. یکی از علائمش این است که در رفع حوائج مؤمنین اهتمام داشته باشید. یکی از علائمش این است که به نماز اول وقت خصوصاً حساس باشید یکی از علائمش این است که شیعه نماز شب را حداقل می‌خواند، این‌ها علائم است ولی با این همه نمی‌توانیم مطمئن باشیم.

۶- چگونه بفهمیم که امام از ما راضی هست و مورد علاقه و رضایت ایشان هستیم؟ به هر حال من علائمش را گفتم البته این‌ها بدین معنا نیست که ما نباید به دنبال دیدن امام باشیم. و البته دیدن برای سرور نه برای رفع شک، یک کسی می‌خواهد امام را ببیند که شکش رفع شود که این دیدن خوبی نیست، یک کسی هست که می‌گوید: نه من که شکی ندارم. و این دیدن کرامت است. دیدن دو نوع است.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نبشتن شیر شیر

بزرگان می‌خواستند امام زمان را ببینند بنده هم می‌خواهم امام زمان را ببینم. (خدا رحمت کند علامه طباطبایی^(ع) درباره یک مسئله فلسفی در سطح بالا گفته بودند که این برای من جا نیفتاده. البته منظور ایشان این نبوده که مطلب را نفهمیده‌اند، می‌خواستند بگویند آن طوری که باید به حقیقت این مسئله راه پیدا کنند هنوز راه پیدا نکرده‌اند، یک طلبه مبتدی هم آنجا بوده و تازه شروع کرده بود که فلسفه بخواند، گفت: آقا اتفاقاً من هم همین طور). این که اشتیاق برای دیدن امام زمان در بعضی از بزرگان می‌بینیم برای رفع شک نیست بلکه از باب سرور و کرامت و منزلت است.

۷- افرادی که مراحل سیر و سلوک عرفانی دارند وقتی به محضر ائمه مشرف می‌شوند یا در خواب و... از درجه ایمانشان کاسته می‌شود؟

۱- انبیاء آیه ۲۶

۲- غررالحکم ص ۱۱۹ - فضائل حضرت امیر^(ع) (نشر دفتر تبلیغات قم سال ۱۳۶۶ ش)

ابداً، چون آنها از راه طبیعی رسیده‌اند. اول به یقین رسیده‌اند و بعد پرده‌ها برداشته شده است، اما ما می‌خواهیم اول پرده‌ها را بردارند و بعد به یقین برسیم. و این دو با هم خیلی فرق می‌کند. مثل همان ۲۰ قبل از تصحیح برگه است. تو ۲۰ می‌شوی من می‌دانم. چون می‌دانم ۲۰ شدنی هستی کتاب را هم که برایت باز کنم تو ۲۰ می‌شوی. این نکته را به هیچ وجه فراموش نکنید.

و اما یک بحث دیگری که الان می‌خواهم عرض کنم این است که اعجاز در تمام عصرها و زمان‌ها حق همه مردم است؛ یعنی مردم این مقدار حق دارند که از پیغمبری که دعوی نبوت می‌کند معجزه ببینند. اگر چه کسی که با منطق عقل و فطرت الهی به ایشان ایمان بیاورد ارزشش خیلی بالاتر است، ولی اگر کسی آمد گفت: شما می‌گویید من پیغمبرم، یک معجزه‌ای بیاور من ایمان می‌آورم. معجزه کرد و ایشان ایمان آورد این حق طبیعی است. منتها معجزاتی که در حد مصلحت الهی باشد و معجزه باشد و سندی بر حقانیت این پیامبر باشد، این اشکالی ندارد این حق همه مردم است.

و اما عصر حاضر، چند تا مشکل دارد، این که مردم عصر ما پیغمبر اسلام را ندیده‌اند حجت خدا هم که در دسترس نیست. (اگر چه عرض کردم که خود امام زمان (عج) می‌فرماید: اگر عنایت ما و دعای خیر ما در حق شما نبود انواع بلاها و سختی‌ها از اطراف به شما هجوم می‌آورد و دشمنان بر سرتان مسلط می‌شدند.^۱ خیال نکنید که هر چه هست خودمان هستیم، یک کسی زیر بغلمان را گرفته و آلا می‌افتادیم. دعای خیرشان است. همان طور که اشعه‌های مفید خورشید از پشت ابر به گیاهان می‌رسد. در مناطقی که مثلاً ۳۶۳ روزش هوا ابری است، (در بعضی از مناطق جهان هست که در کل سال هوا در آنجا ابری است) ولی با این حال درخت دارد و درختان عمل فتوسنتز را انجام می‌دهند. می‌دانید که عمل فتوسنتز در سایه تابش خورشید است. اشعه مفید خورشید از ابر هم می‌گذرد ولی خودش دیده نمی‌شود. حتی غیبت هم مانع آثار و برکات وجود امام زمان (عج) نیست. در واقع گرداننده اصلی اوست منتها دست ما به ایشان نمی‌رسد.) خوب تنها معجزه‌ای که می‌تواند این حق ما را ادا کند قرآن است به این دلیل که تنها معجزه حاضر می‌باشد و فرق قرآن با معجزات دیگر این است که معجزات دیگر حاضر نیستند ولی قرآن همیشگی است، آنها مقطعی و موردی بودند و در یک ساعت خاصی اتفاق افتادند اما قرآن همیشگی است. معجزات دیگر ممکن است که نهایتاً آثارشان باقی مانده باشد. بیشتر از آثار آنها چیزی باقی نمانده است. خوب این خودش دلیل مهمی بر این است که قرآن تحریف نشده است. یک نظریه بسیار ضعیفی را بعضی از کسانی که در این باب (در روایت) دقت نداشته‌اند گفته‌اند که قرآن تحریف شده است و به ظاهر چند روایت نگاه کردند. الحمدلله اکثر علمای ما اتفاق نظر دارند بر این که در قرآن سر سوزن چیزی کم یا زیاد نشده است.^۲ اما یک عده‌ای گفته‌اند که تحریف به نقیصه شده است. تحریف به نقیصه این است که یک مقدار از قرآن کم شده، بدون اینکه باقی مانده آن سر سوزنی کم و زیاد شده باشد. نمی‌گویند که کسی به قرآن اضافه کرده است. اعتقاد به تحریف قرآن میان علمای اسلامی مثل تحریف عهدین نیست. از تورات و انجیل چیزی برداشته شده و چیز دیگری را سرجایش گذاشته‌اند. اما در مورد قرآن کریم یک افراد خیلی نادری بدون دقت در روایات معتقد شدند که قرآن کریم چندین آیه‌اش مفقود شده بدون این که چیزی به آن اضافه بشود. خوب حرف ما این است که اگر چنین باشد لاجرم قرآن از حجیت افتاده است و دیگر نمی‌شود به قرآن استناد کرد. یکی از دلایل ما برای اینکه قرآن تحریف نشده همین است. که اگر اینگونه بود ما دیگر نمی‌توانستیم قرآن را به عنوان معجزه جاویدان عرضه کنیم. قاعده ما این بود که مردم همه زمانها حق دیدن اعجاز را دارند، چنین نیست که بگوییم خون مردم زمان پیغمبر سرخ‌تر بوده و آنها حق داشتند که پیغمبر را ببینند ولی زمان ما این حق را ندارند چنین چیزی نیست. این حق متعارف همه انسانهاست که با دیدن اعجازی ایمان بیاورند. در اینجا یک بحثی بین بزرگان شده است و این که آیا اعجاز آیات قرآن فقط در بیان است؟ یعنی فقط سبک بیان معجزه‌آسا است یا منحصر به بیان نیست؟ یعنی مثلاً قرآن در اخلاق معجزه نیست؟! در

۱- الاحتجاج ج ۲ ص ۴۹۵ - نشر مرتضی - ۱۴۰۳ ق

۲- رجوع کنید به کتاب تاریخ قرآن نوشته آیت الله محمد هادی معرفت - مبحث تحریف قرآن

حقیقت قرآن، در فرهنگ‌سازی، در حکومت، در قانون نویسی، در تربیت، در غیب‌گویی، در تاریخ، در همه چیز معجزه است. عده‌ای گفته‌اند که قرآن فقط اعجاز بلاغی دارد؛ یعنی سبک گویشش معجزه‌آسا است. این حرف یک اشکالی دارد. می‌گوییم: آقا قبول دارید که همه باید معجزه ببینند تا ایمان بیاورند؟ می‌گوید: بله، می‌گوییم: همه اعجاز بلاغی قرآن را می‌فهمند؟ وقتی شما یک غزل زیبا از حافظ را می‌خوانید می‌گویید: به‌به، دیگر کسی نمی‌تواند مثل این بگوید و کسی دیگر نمی‌تواند مثل این را بسراید. آیا یک انگلیسی زبان هم این را می‌فهمد؟ شما این را می‌فهمید چون فارسی زبانید. تازه همه فارسی زبانان هم نمی‌فهمند، آنانی که اهل ادبیات هستند می‌فهمند. اگر انحصار اعجاز قرآن فقط در بیان بود و قرآن فقط در سبک گفتار معجزه بود، فقط عرب‌ها و آن هم نه همه عرب‌ها، بلکه عرب‌های تحصیل کرده و فوق لیسانس به بالای ادبیات عرب می‌فهمیدند. آن وقت تکلیف سایر مردم چه بود؟ مثلاً مردم اروپا، مردم ایران، مردم خاور دور چگونه اعجاز قرآن را حس کنند؟ شما قبول کردید که معجزه را باید همه ببینند، حق همگانی است، حق یک عده‌ای خاص نیست. خدا هیچ وقت قومی را بدلیل معجزه خواستن از پیامبرشان عذاب نکرد. عذاب آن موقعی است که معجزه کردند و آنها گفتند سحر است، معجزه کردند باز هم کفر ورزیدند، آن وقت خدا عذابشان کرد. جالب است که بدانید حضرت صالح^(ع) چند روز یا چند هفته به آخر نبوتش مانده بود که معجزه کرد؛ یعنی تا آن جایی که راه داشت پیغمبران سعی می‌کردند که معجزه نکنند. می‌گفتند که بفهمید و ایمان بیاورید، معجزه نبینید و ایمان بیاورید. این جور هم نبود که در همان قدم اول معجزه کنند و بعد بگویند که حالا ایمان بیاورید. در روایت هست که حضرت صالح^(ع) در سن ۱۶ سالگی به نبوت رسید و تا ۱۲۰ سالگی پیامبر بود. آخر دعوتش بود که دعا کرد شتر از دل کوه بیرون بیاید. یعنی در طول این سالها معجزه نکرد. این را برای آخر کار گذاشت. این معجزه هم که کرد این کار بر سرش آوردند. از قوم ثمود ۶۵ نفر قبول کردند، بقیه گفتند که سحر است.^۱ حالا مردم زمان ما حق دارند که این قرآن را بفهمند؟ این قرآن عربیست، هر چند هم که قشنگ است. شما ۲۵ حُسن بلاغی را در این آیه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...»^۲ در آوردید. درست هم هست ولی این موارد را که بازاری و مغازه‌دار و... نمی‌فهمند؟! اینها جواب می‌دهند و می‌گویند: این حرف شما درست نیست. شما یا خودت می‌فهمی که این بیان معجزه‌آسا است یا وقتی که کارشناسان نظر دادند می‌پذیری. این همه کارشناس هستند که دارند اجماع می‌کنند که این بیان معجزه‌آسا است خوب شما هم بپذیر. وقتی شما یک قطعه طلا را پیش زرگر می‌برید و پنج یا شش نفر زرگر می‌گویند که این طلای ۲۴ عیار است، آیا نمی‌پذیری؟ می‌پذیری. چون عقل حکم می‌کند به رجوع به نظر کارشناس؛ می‌گوییم این حرف، حرف درستی نیست. چرا؟ به خاطر اینکه نظر کارشناس یقین می‌آورد یا ظن غالب می‌آورد؟ می‌گوید: معمولاً ظن غالب می‌آورد چون معمولاً کارشناس درست نمی‌گوید. ما چه قدر کارشناس داشتیم که اشتباه کردند. من دیدم که چند پزشک بسیار متخصص، حداقل مطرح در سطح کشور در تشخیص مرضی یک بیمار همه با هم اشتباه کردند. در جاهای دیگر هم داریم. خوب در داوری هم گاهی وقتها اشتباه می‌کنند. مثلاً این شعر از آن شعر قشنگ‌تر است، می‌گویند که آن شعر قشنگ‌تر است. درست است که غالباً نظر کارشناسان ملاک است اما همیشه هم قرار نیست که درست بفهمند. خوب نظر کارشناس یقین می‌آورد یا گمان می‌آورد؟ می‌گویند که گمان می‌آورد. می‌گوییم: ببخشید ما معجزه را برای گمان می‌خواستیم یا برای یقین؟ می‌گوید که شما معجزه می‌خواستید که بدانید این پیامبر بر حق است یا نه؟ خوب آقا حالا که این خواسته حاصل نشد، نظر کارشناس که نمی‌تواند به ما یقین بدهد. کارشناس به من بگوید: آقا این بیان معجزه‌آسا است تو بپذیر. اینکه فایده ندارد. (البته یک کمکی می‌کند.) من یقین می‌خواهم آن وقت شما من را احاله به کارشناس می‌کنید؟ خوب حالا چه کار کنیم؟ می‌گوییم: پس معلوم می‌شود که آن آقایانی که می‌گویند معجزه قرآن

۱- سید نعمت الله جزایری - قصص الانبیاء - داستان حضرت صالح^(ع)

منحصر به سبک بیان است اشتباه کردند. معجزه قرآن منحصر به سبک بیان نیست. یعنی در این قرآن یک عجایبی است که هر کس برود سراغش از این سفره بهره‌مند می‌شود. یک روایتی هست که امام رضا^(ع) به ابن‌سکیت فرمودند: خداوند معجزه هر پیغمبری را مناسب با فهم مردم زمان خودش قرار داد. بعد امام فرمودند: در زمان حضرت موسی^(ع) سحر و ساحری پیشرفت کرده بود معجزات طوری بود که مردم با تناسب پیشرفت سحر می‌فهمیدند که این معجزه است. مار شدن عصار، شکافته شدن نیل؛ در زمان حضرت عیسی^(ع) طبابت پیش رفته بود، مردم از طب سر در می‌آوردند. معجزه طوری بود که مردم می‌فهمیدند که این معجزه است. شفا دادن نابینا، شفا دادن برص، زنده کردن مرده؛ بعد فرمودند: در زمان پیغمبر اسلام^(ص) سخنوری پیش رفته بود، خدا هم معجزه را طوری قرار داد که مردم بفهمند.^۱ خوب حالا چه؟ حالا که مردم سخنوری نمی‌فهمند! ببینید بعضی از آیات قرآن وقتی در زمان پیغمبر گرامی خوانده می‌شد، مشرکین عرب مسخره می‌کردند. «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدًا...»^۲؛ کوه را می‌بینی خیال می‌کنی که ایستاده است. «...وَهُیَ تَمُرٌّ مَرَّ السَّحَابِ...»^۳؛ نه این طوری نیست مثل ابرها در حرکت است. این حرف برای مردم مشرک صدر اسلام خنده‌دار می‌نمود. می‌گفتند: ببین چقدر قشنگ گفته ولی محتوای آن چقدر اشکال دارد، حرف خیلی قشنگ است ولی محتوا خراب است. ما که داریم می‌بینیم که کوه اینجا ایستاده است. اما همین آیه را وقتی در اروپا می‌خوانیم و ترجمه‌اش می‌کنیم شنونده غرق حیرت می‌شود. می‌گوید: این کتاب ۱۴۰۰ سال پیش آمده است؟ او از عبارات لذت می‌برد، این از محتوا می‌برد. او اعجاز بیان را می‌فهمد این اعجاز محتوا را می‌فهمد. شما چرا می‌خواهید قرآن را در بیان محدود کنید؟ قرآن همه چیزش معجزه است. من می‌خواهم یک چیزی را بیان کنم، اگر قرآن متعرض ارائه مکتب اخلاقی شده، سراسرش اعجاز است. اگر متعرض شیوه نظام حکومتی شده معجزه است. اگر متعرض تربیت انسان شده معجزه است. اگر متعرض بُعد روانی انسان شده معجزه است. در هر زمینه‌ای که قرآن وارد شده است اعجاز است. بنابراین معجزه باید با فهم بی‌واسطه باشد نه اینکه آقایی بیاید بگوید من دارم می‌بینم تو هم بپذیر. من این عسل را خوردم و می‌گویم: این عسل شیرین است تو هم ایمان بیاور که این عسل شیرین است، می‌گوید آقا من تا خودم نخورم قبول ندارم. تو می‌خوری برای خودت بخور، من که نمی‌توانم به‌به و چه‌چه کنم که تو عسل می‌خوری! شاید ذائقه تو با من فرق می‌کند. تو کارشناس هستی برای خودت هستی. خوب دقت کنید اینکه بعضی از افراد می‌گویند اعجاز فقط در بیان است باید بگوییم که آقا بیان مخصوص یک عده خاصی است با کارشناس هم نمی‌شود ایمان آورد. بنابراین اعجاز قرآن منحصر به بیان نیست، اعجاز تمام ابعاد قرآن را گرفته هر چیزی که قرآن به آن توجه کرده است همان معجزه است.

نکته دیگر این است که معجزه بینه است، آیات بینه یعنی این که نیاز به استدلال و نظر کارشناس و... ندارد. کجای آن نیاز به نظر کارشناس است؟ یک چیزی من خودم نفهمم یک شخصی بیاید برای من توضیح دهد. اصلاً معجزه این سبکی نیست. چقدر قرآن فریاد می‌زند که ما آیات بینه فرستادیم. آیات بینه یعنی چه؟ یعنی من خودم می‌فهمم، من خودم بدون واسطه می‌فهمم که این اعجاز است و کار بشر نیست، نه اینکه شخص دیگری بیاید به من بگوید. بینه یعنی این؛ پس همه ابعاد قرآن معجزه است. در رابطه با اعجاز علمی دو تا رویکرد است. یک رویکرد این است که علم را ترازو کنیم و قرآن را با آن بسنجیم، در اینجا اگر علم میزان شد خطرناک است به خصوص در علوم تجربی، علوم تجربی را به اصطلاح می‌گویند که استقرایی هستند. علوم استقرایی گاهی وقت‌ها خطا دارد. خیلی ساده است، مثلهایی که خود شما شنیدید. ۴۰ تا بیماری کشف کرده‌اند که عاملش میکروب است. می‌گویند که همه بیماری‌ها معلول میکروب است. یک قاعده کلی صادر می‌کنند می‌گویند هر چه بیماری است علتش میکروب است. فردا در فلان آزمایشگاهی، محققى با

۱- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۰۱

۲- نمل آیه ۸۸

۳- همان

چیزی برخوردار می‌کند به نام ویروس که میکروب نیست. می‌گوید: عجب! قاعده ما شکست. دو روز بعدش یک محقق دیگری به سرطان‌ها می‌رسد که نه ویروس است و نه میکروب، یک چیز سومی است. لذا قانون‌های علوم تجربی از آن جایی که استقرایی هستند یعنی از جزء به کل می‌رسد قابل اعتماد نیست. ممکن است امروز یک قانونی بگویند که علمی باشد و در عرصه‌های علمی هم پذیرفته شود اما ۵۰ سال دیگر یک محقق بیاید ثابت کند که این قانون مورد نقض دارد، اشکال دارد. خوب حالا ما چه طوری می‌توانیم این را میزان کنیم قرآن را با این بسنجیم؟ این کار خطرناکی است که ما بیاییم علوم مادی و تجربی را معیار کنیم بعد قرآن را به زور روی این علوم تطبیق کنیم این کار بدی است. گاهی وقت‌ها انسان را منحرف می‌کند. متأسفانه آقای طنطاوی که از مفسران اهل سنت است این کار را در کتاب جواهر کرده است. که این کار خیلی بدی است. اگر شما مراجعه کنید می‌بینید بسیاری از حرف‌هایی که سعی کرده بر آیات قرآن تطبیق کند جزء اباطیل است و هیچ کس قبول ندارد و باطل است.

رویگرد دوم این است که: به جای اینکه علم را میزان کنیم، قرآن را میزان کنیم. قرآن ترازو شود و علم را با آن بسنجیم. این کار خیلی خوب و مبارک است. البته شناخت می‌خواهد و هر کسی نمی‌تواند این کار را انجام دهد. گاهی وقت‌ها تشابه پیش می‌آید و همین تشابه باعث فریب خوردن می‌شود. مثلاً من دیده‌ام که بعضی‌ها در کتابهایشان نوشته‌اند که قرآن گفته: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»^۱ علم هم گفته خورشید خاموش می‌شود و انرژی‌اش تمام می‌شود پس این معجزه علمی است؛ نه این طوری نیست. به این سادگی هم نیست. اولاً «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» خورشید کدر می‌شود. در صورتی که علم می‌گوید خورشید سفید می‌شود. قرآن می‌گوید مقارن کدر شدن خورشید، ستارگان دیگر هم بهم پیچیده می‌شوند بساط آسمان هم بهم پیچیده می‌شود، در حالی که علم می‌گوید خورشید سفید می‌شود ولی ستارگان دیگر ادامه حیات می‌دهند. قرآن می‌گوید: «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ»^۲؛ قیامت نزدیک است. علم می‌گوید خورشید پنج میلیارد سال دیگر انرژی دارد، کجا پنج میلیارد سال دیگر نزدیک است؟! تازه ستارگان تا بیست میلیارد سال بعدش انرژی دارند، این که با هم تغایر دارد. قرآن می‌گوید وسط حیات طبیعی این آسمان چیچی می‌شود و به آخر عمرش نمی‌رسد، علم می‌گوید بر فرض که به آخر عمرش برسد، این طوری می‌شود با هم منافاتی ندارد؟! کجای این مربوط به اعجاز علمی است؟ این‌ها خطرناکی است که در بحث تطبیق اعجاز علمی وجود دارد. حواسمان باید جمع باشد که یک وقت نگوئیم: مجوزش هم پیدا کردیم و حالا برویم شروع کنیم. بعد در عالم پزشکی و صنعت برویم، بخواهیم تطبیق کنیم و به مردم بگوئیم. نه! این طوری خطرناک است. خدا رحمت کند آقای موریس بوکای، خیلی عالی، زیرکانه، مدبرانه و دقیق و دور از آفت کار کرده‌اند، من تا حالا به موردی برخورد نکرده‌ام که ایشان در باب این قضیه گرفتار آفتی شده باشند. اما صورت اول خطرناک است. یک صورتی است که بعضی‌ها به این کار هم دست زده‌اند که این کار خطرناک‌تر و زشت‌تر از صورت اول است. بعضی‌ها آمده‌اند علم را ترازو کرده‌اند قرآن را با این سنجیده‌اند که این کار بسیار بدی است. یک عده‌ای پیدا شده‌اند و فرضیات علمی را هم ترازو کرده‌اند. فرضیه علمی اسمش روی خودش است. چیزی است که هنوز علم هم به عنوان اصل علمی آن را قبول ندارد چون احتمال تخلف دارد. می‌خواهی این را میزان کنی و قرآن را با این بسنجی؟ یک زمانی در این گردن‌کشی کمونیست‌ها که خیلی از جوانان مسلمان را شکار کرده بودند. بیان می‌کردند که انسان چه طوری از یک تک سلولی بوجود آمده و چگونه از نسل میمون بوده و... بعد این فرضیه غیر ثابت شده یک دانشمند منفرد بود که بعداً ظاهراً خودش از این حرفش پشیمان شده بود. چون خود داروین مسیحی بوده است وقتی فهمیده بود که کمونیست‌ها از حرف‌هایش سوء استفاده می‌کنند نامه‌ای به سرانشان نوشت و گفت: من به خدا اعتقاد دارم و از این افکار شما راضی نیستم، شما نمی‌توانید با نظریه من خدا را نفی کنید، من نمی‌خواستم که خدا را نفی

۱- کورت آیه ۱

۲- قمر آیه ۱

کنم. هیچ وقت از حالت فرضیه بودن خارج نشد تا اینکه در سال ۱۹۸۶ رسماً ابطال شد. قبل از ابطال این فرضیه ما سراغ داریم کسانی که می‌گفتند ما شواهدی از قرآن داریم که این را تأیید می‌کنند! یک وقتی آیت‌الله مصباح عصبانی شده بودند، گفتند: این همه آیات مسلم درباره خلقت حضرت آدم را چه کار می‌کنید؟ چه طور اینها را تأویل می‌کنید؟ این خیلی کم لطفی در حق قرآن است. ما می‌گوییم حتی اگر بخواهیم آن چیزی که به صورت اصل علمی درآمده است میزان کنیم، غلط است. فرضیه که دیگر هیچ، آن را دور بیاندازید. قرآن میزان است. آقای موریس بوکای می‌گوید: ما هیچ موردی نیافتیم، حتی یک اصل علمی هم نیافتیم که به صورت قطعی ثابت شده باشد و با قرآن مغایر باشد.^۱ ایشان یک احاطه خیلی خوبی هم دارد. حالا بر فرض یک مورد پیدا شد ما آن علم را دور می‌اندازیم و می‌گوییم قرآن حق است. چون کلامی است که از ناحیه علم بی‌نهایت صادر شده است، علم ما محدود است و گوینده این کلمات دارای علم بی‌نهایت است.

و صلّی (الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

خلاصه مطالب:

* چرا پیامبران از فرشتگان نبودند

سخنان مخالفان:

- «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا...» (اسراء آیه ۹۴)
- «وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِثْلَكُمْ لَأِنَّكُمْ إِذْ أَخَاسِرُونَ» (مؤمنون آیه ۳۴)
- «لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ» (حجر آیه ۷)
- «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَكُلُّنَا لَمَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ لَكُمْ لَا يَنْظُرُونَ» (انعام آیه ۸)
- «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (بقره آیه ۲۱۰)

بررسی جواب قرآن:

- اگر فرشتگان پیامبر شوند دو حالت دارد: ۱- به وجود مادی تبدیل شوند ← پیدا کردن نیازهای بشری ← اشکال منکران باقی می‌ماند. ۲- نزول بر مردم (همان طور که انبیاء آنها را می‌بینند خود مردم ببینند) ← اشکال: آشکار شدن عالم غیب ←
- ۱- بی‌فایده شدن ایمان و عمل صالح.
- ۲- هلاکت فوری در صورت انکار.
- ← اشاره آیات قرآن به نکته دوم (هلاکت فوری)
- «...وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظِرِينَ» (حجر آیه ۸)
- «...وَقُضِيَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (بقره آیه ۲۱۰)
- «...وَلَوْ أُنزِلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ لَكُمْ لَا يَنْظُرُونَ» (انعام آیه ۸)
- * نکته اول (بی‌فایده شدن ایمان و عمل صالح).
- «وَكَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...» (نساء آیه ۱۸)
- «...يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا كَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ...» (انعام آیه ۱۵۸)
- «...لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا...» (حدید آیه ۱۰)
- ← قاعده مهم:
- هر چه انسان با تکیه بیشتر بر عقل و فطرت ایمان آورد ارزش ایمان بالاتر و عقوبت گناه کمتر و هر چه با دیدن بیشتر معجزات و... ایمان آورد ارزش ایمان کمتر و مجازات گناهان سنگین‌تر.
- نمونه ۱ ← درخواست عیسی^(ع) برای نزول مائده.
- نمونه ۲ ← درخواست عده‌ای از پیامبران برای معجزه و رد حضرت بخاطر ایمان نسل آنها.

۱- رجوع کنید به کتاب «مقایسه ای بین تورات، انجیل، قرآن و علم نوشته موریس بوکای - ترجمه ذبیح الله دبیر

نمونه ۳- حتی دیدن وعده‌های الهی ارزش عمل را کم می‌کند.

«...لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ...» (حدید آیه ۱۰)

نمونه ۴- هلاکت هفتاد نفر برگزیده همراه موسی به محض تکذیب- به خاطر شنیدن سخن خدا.

نمونه ۵- روایات افضلیت اعمال مؤمنان عصر غیبت.

***اعجاز حق همگان در تمام اعصار**

عصر حاضر:

۱. نبودن پیامبر ۲. غیبت حجت- قرآن معجزه زنده.

- دلیل مهم عدم تحریف قرآن همین امر است و الا اگر قرآن هم تحریف شده باشد- خلاف معجزه- خلاف قاعده.

اعجاز قرآن منحصر به بیان است.

- اشکال - همه نمی‌فهمند.

- جواب - رجوع به کارشناس کنند. اشکال - ما به دنبال یقینیم و نظر کارشناس ظن‌آور است - ضرورت فهم بی واسطه اعجاز نه شهادت کارشناس! [و نیز معجزه بینه است و بینه نیاز به کارشناس ندارد].

- ضرورت وجود ابعاد دیگر اعجاز در قرآن

- اعجاز علمی، غیبگویی، قانون‌گذاری، انسان‌سازی و تربیت، اخلاق، تاریخ، بیان و ...

روایت ابن سکیت - عصر حاضر عصر فهم علمی.

نمونه - آیه «وَوَاتَرَى الْجِبَالِ تَخْشَبُهَا جَامِدَةً...» (نمل آیه ۸۸) - برای مردم عصر پیامبر غیر قابل فهم/ برای عصر ما اعجاب برانگیز.

التماس دعا